حسن صبّاح

حسن صبّاح، بنيان‌گذار دولت اسماعیلیه در ايران و نيز بانى دعوت مستقل اسماعيليه نزارى. وی در ابتدا شیعه امامی بود که تحت تاثیر برخی از داعیان اسماعیلی به این کیش در آمد و به عنوان یکی از داعیان مهم اسماعیلی مطرح شد و سفرهای زیادی را برای تبلیغ اسماعیلیه به مناطق مختلف ایران انجام داد. وی از شرایط بوجود آمده کمال استفاده را کرد و مرکز قیام خود را الموت قرار داد و از آنجا نقشه هایی را برای ترویج آیین خویش و گسترش قلمرو اسماعیلی و ضربه زدن به پیکره حکومت سلجوقی طراحی کرد. حسن پس از درگذشت مستنصر باللّه حاکم فاطمیان از جانشینی نزار (فرزند مستنصر) حمایت کرد لذا حکومت اسماعيليه در ایران با عنوان نزارى شهرت یافت. حسن صباح برای ترویج آیین اسماعیلی از روش جدیدی که همان تعليم يا آموزش موثق از طريق معلمى صادق بود، بهره گرفت.

تولد ونسب

حسن صباح در حدود سال 445 هجری در قم، در خانواده‌اى از شيعيان امامى، به دنيا آمد. پدرش، علی بن محمدبن جعفر صبّاح حِميَرى، اصلش از كوفه بود ولى ادعا می كرد كه نسبش حميرى يمنى است.

کودکی و جوانی

درباره آغاز زندگى و دوره جوانى او اطلاعات كمى وجود دارد. اينكه حسن صباح و خواجه نظام‌الملك و عمر خيام در كودكى باهم در مكتبى در نيشابور به تحصيل مشغول بودند افسانه است و سند تاريخى ندارد.

مهاجرت به ری

او كه از كوفه به قم مهاجرت كرده بود، به شهر رى نقل مكان كرد كه مركز مهم ديگرى براى تعاليم شيعه و فعاليتهاى داعيان اسماعيلى بود. حسن در رى به عنوان شيعه دوازده امامى تعليم و تربيت يافت، اما در هفده سالگى از طريق يكى از داعيان اسماعيلى، به نام اميره ضَراب، با تعاليم اسماعيليه آشنايى پيدا كرد. سپس از داعى ديگرى، به‌نام ابونصر سراج، اطلاعات بيشترى كسب كرد و سرانجام به مذهب اسماعيلى گرويد و نسبت به امام اسماعيلى زمان، يعنى خليفه فاطمى، مستنصرباللّه، سوگند عهد به جاى آورد.

اعطاء منصب به حسن

اندكى بعد در 464، حسن صباح توجه ابن‌عطّاش (رهبر اسماعيليانِ سرزمينهاى سلجوقى) را، كه به رى آمده بود، جلب كرد. ابن‌عطّاش كه متوجه استعداد و كفايت او شده بود، در سلسله مراتب دعوت اسماعيليه، مقامى به ‌وى داد. در سال 467، حسن صباح همراه ابن‌عطّاش به اصفهان (مركز مخفى دعوت اسماعيليه ايران) رفت.

سفر به قاهره

حسن صباح در 469ق، به توصيه ابن عطّاش، عازم قاهره، پايتخت فاطميان، شد تا در آنجا تعليم بيشترى ببيند. وى در صفر 471 به قاهره وارد شد. در آن زمان، بدرالجمالى، امير سپاه و وزير فاطميان، به عنوان داعی الدعاة، جانشين مؤيَّد فی الدين شيرازى شده بود. درباره اقامت سه ساله حسن در مصر اطلاعات چندانى در دست نيست. وى ابتدا در قاهره و سپس در اسكندريه به سر برد و مستنصرباللّه را نديد. به نظر میرسد كه حسن در مصر با بدرالجمالى درگيرى پيدا كرد و از قاهره به اسكندريه، كه پايگاه مخالفان بدرالجمالى بود، رفت.

بنابر قول منابع نزارى كه مورخان ايرانى نقل كرده‌اند، منازعه حسن با بدرالجمالى بر سر جانشينى مستنصر باللّه بود و اينكه حسن حمايت خود را از وليعهد او، يعنى نزار، اظهار كرده بود.

طبق روايت ديگرى مستنصرباللّه شخصاً به حسن گفته بود كه جانشين وى نزار خواهد بود. در هر صورت، حسن سرانجام از مصر اخراج شد و در ذی حجه 473ق به اصفهان بازگشت.

سفرهای صباح به عنوان داعی

حسن، پس از بازگشت به ايران، نُه سال به‌عنوان داعى اسماعيلى، در ايران سفر كرد و در همين دوره، سياست انقلابى خود را طرح نمود و قدرت نظامى سلجوقيان را در مناطق گوناگون ارزيابى كرد تا حدود 480ق، او توجه خود را به ايالات سواحل درياى مازندران، به‌خصوص به منطقه كوهستانى ديلم، معطوف كرده بود. اين منطقه از قديم پناهگاهى براى علويان و شيعيان به شمار می آمد و از مراكز قدرت سلجوقيان در مركز و مغرب ايران، دور بود.

علاوه بر اين، دعوت اسماعيليه در ديلم، كه عمدتاً سنگر شيعيان زيدى بود، تا حدودى اشاعه پيدا كرده بود. در اين زمان، حسن صباح براى شورش برضد سلجوقيان نقشه می كشيد و در جستجوى محل مناسبى بود كه بتواند پايگاه عملياتى خود را در آنجا مستقر كند. به اين منظور، سرانجام قلعه الموت را در منطقه رودبار انتخاب كرد.

الموت، مرکز قیام

در آن زمان، دعوت اسماعيلى ايران كماكان تحت رهبرى عبدالملك‌ بن عطّاش بود، ولى حسن كه سرانجام داعى ديلم شده بود، سياست مستقلى در پيش گرفت و به تحكيم دعوت در شمال ايران پرداخت. حسن براى به دست آوردن الموت، كه در آن هنگام در دست عُمال سلجوقيان بود، شمارى از داعيان زيردست خود را به آن ناحيه فرستاد تا اهالى آنجا را به كيش اسماعيلى درآورند. در همان حال، وى اسماعيليان را از جاهاى ديگر فراخواند و در الموت مستقر ساخت. حسن صباح در رجب 483ق مخفيانه وارد قلعه الموت شد.

وى تا مدتى هويت خود را پنهان میكرد و به عنوان معلمى به نام دهخدا، به كودكان محافظان قلعه درس می داد و بسيارى از محافظان نيز به كيش اسماعيلى در آمدند. چون پيروان حسن در داخل و خارج قلعه الموت به تعداد لازم رسيدند، قلعه به آسانى در اواخر پاييز 483 به دست او افتاد. تسخير قلعه الموت سرآغاز مرحله قيام مسلحانه اسماعيليان ايران برضد سلجوقيان بود و ضمناً تأسيس آنچه را كه بعداً به دولت مستقل اسماعيليه نزارى مشهور شد، نويد می داد.

تجهیز قلعه الموت

حسن صباح براى قيام خود برضد سلجوقيان، مجموعه پيچيده‌اى از انگيزه‌هاى مذهبى ـ سياسى داشت. وى كه شيعه اسماعيلى بود، با سياستهاى ضدشيعىِ سلجوقيان اصولاً مخالف بود و از ظلم عمال ملكشاه سلجوقى و نظام‌الملك وزير شكايت داشت.

حسن صباح بلافاصله پس از استقرار در الموت، به اصلاح و توسعه استحكامات و انبارهاى آذوقه آنجا پرداخت، به طورى كه از لحاظ دفاعى و مايحتاج، الموت را چنان قلعه تسخيرناپذيرى كرد كه می توانست در برابر محاصره‌هاى طولانى مقاومت كند.

سپس حسن نفوذ خود را در سراسر رودبار و نواحى مجاور آن در ديلم گسترش داد، مردم بيشترى را به مذهب اسماعيلى درآورد و قلعه‌هاى ديگرى را تسخير كرد يا ساخت.او در الموت كتابخانه مهمى ايجاد كرد كه مجموعه كتابها و ادوات علمى آن تا هنگام حمله مغول و تخريب الموت در 654، گسترش يافت.

حمله سلجوقیان به الموت

ديرى نگذشت كه قواى سلجوقى محلى، به سركردگى امير يورنتاش، كه نواحى الموت در اقطاع او بود، به الموت حمله كردند و از اين زمان اسماعيليان ايران وارد منازعات نظامى طولانى مدتى با سلجوقيان شدند.

ایجاد دولت در قهستان

در 484ق حسن، يكى از داعيان به نام حسين قائنى را به قهستان (كوهستان)، در جنوب‌شرقى خراسان، گسيل داشت تا در آنجا براى جنبش كمك فراهم آورد. مردم قهستان، كه تحت حكومت امير سلجوقى بودند، بلافاصله و به طور گسترده به قيام عمومى برضد سلجوقيان دست زدند و چند شهر عمده (مانند قائن، طبس، تون و زوزن) را گرفتند. بدين ترتيب، اسماعيليان در قهستان هم، مانند رودبار، موفق به تثبيت استقلال خود از سلجوقيان شدند و آن منطقه، دومين سرزمين عمده اسماعيليان ايران شد كه آن را رهبرى اداره می كرد كه از الموت منصوب می شد و او را مُحتَشَم می ناميدند.

تحکیم و بسط موقعیت

در 485، ملكشاه به صلاح‌ديد نظام‌الملك، لشكريانى به جنگ اسماعيليان در رودبار و قهستان فرستاد اما اين عمليات، با مرگ ملكشاه و نظام‌الملك در همان سال، نافرجام ماند. با اين اتفاق و رقابت پسران ملكشاه براى جانشينى، حسن فرصت مناسبى براى تحكيم و بسط موقعيت خود يافت. اسماعيليان قلعه گردكوه و قلعه‌هاى ديگرى را در اطراف دامغان و قسمتهاى شرقى كوههاى البرز (در منطقه قومس)، و چند قلعه را در ناحيه اَرَّجان، منطقه مرزى بين ايالات خوزستان و فارس، تصاحب كردند. در رودبار نيز اسماعيليان قلعه‌هاى بيشترى را گرفتند كه از همه مهم‌تر لَمَسَر/ لَنبَسر در ناحيه علياى شاهرود و در مغرب الموت بود.

كيابزرگ اميد، جانشين بعدى حسن، لَمسر را در 489 يا به قول جوينى در 495، تسخير كرد و حكمران آن بود تا زمانى كه به الموت احضار گرديد تا جانشين حسن شود.

اسماعيليان در اصفهان

اسماعيليان توجه خود را به نواحى نزديك‌تر به مقرّ سلجوقيان در اصفهان نيز معطوف كرده بودند. در اين منطقه، رهبرى اسماعيليه با احمد، فرزند عبدالملك‌ بن عطّاش، بود و وى با تصاحب قلعه شاه دز/ دژ در 494، پيروزى مهمى در حومه اصفهان كسب كرد، به طورى كه حدود سى هزار نفر را در ناحيه اصفهان به كيش اسماعيلى درآورد.

حسن صباح از ابتدا و به‌خوبى میدانست كه پس از ملكشاه ديگر سلطان قدرتمندى نيست كه لازم باشد وى را با سپاهى بزرگ براندازد. قدرت سياسى و نظامى سلجوقيان عمدتاً ميان اميران بسيارى تقسيم شده بود كه هر يك از آنان ناحيه‌اى را به‌اقطاع در اختيار داشتند. بنابراين، حسن صباح كوشيد تا ناحيه به ناحيه، از طريق قلعه‌هاى نفوذناپذير بسيار بر سلجوقيان غلبه كند. فرماندهان اين قلعه‌ها دستورهاى كلى خود را از الموت میگرفتند ولى در محل خود، آزادى عمل داشتند.

اسماعيليان نزارى و مُستعلوى

در همان حال كه قيام اسماعيليان ايران به رهبرى حسن صباح گسترش می يافت، مستنصرباللّه (خليفه فاطمى و امام اسماعيلى) در 487 در قاهره درگذشت و نزاع بر سرجانشينى او اسماعيليه را به دو شاخه نزارى و مُستعلوى تقسيم كرد.

حسن صباح حامی نزار

چند سالى بود كه حسن صباح سياست انقلابى مستقلى اتخاذ كرده و رهبرى اسماعيليان سرزمينهاى سلجوقى را نيز برعهده گرفته بود. وى در مورد جانشينى مستنصرباللّه، از دعوى و حقوق نزار حمايت كرد. نزار وليعهد مستنصر بود ولى وزير قدرتمند فاطمى، افضل، او را از حقوق جانشينى محروم كرده بود. نزار در 488 به قتل رسيد.

حسن صباح بلافاصله مناسبات خود را با دولت فاطمى و دستگاه مركزى دعوت اسماعيليه در قاهره، كه اينك در خدمت دعوت مستعلوى درآمده بود، قطع كرد و بدين ترتيب، مستعلى را كه بر تخت فاطمى نشانده شده بود، به عنوان جانشين مستنصرباللّه در امامت نشناخت. با اين تصميم، حسن صباح دعوت مستقل نزاريه را بنيان نهاد ولى در حيات خودش هيچ‌گاه نام جانشين نزار را در امامت فاش نساخت. از اين به بعد، اسماعيليان ايران با نام نزاريه نيز شهرت پيدا كردند.

صباح، نماینده امام غائب

در اين زمان، اسماعيليان نزارى، امامى در دسترس نداشتند و مانند دوره پيش از فاطمى، بار ديگر دوره سَتر (دوره غيبت امامشان) را تجربه میكردند. در چنين وضعى، حجت نماينده تام‌الاختيار امام بود. نزاريان در اين دوره سَتر، حسن صباح را به عنوان حجت امام غايبشان پذيرفتند. حسن نيز، كه ظهور قريب‌الوقوع امام را پيشگويى می كرد، خود را حجت او می دانست.

تا حدود هفتاد سال بعد از مرگ نزار، روى سكه‌هايى كه در الموت ضرب می شد، نام او حك می گرديد و به ذريه وى، بدون آنكه اسمى از آنها ذكر شود، دعا و سلام فرستاده می شد.

تعلیم آموزه های اسماعیلی

بيرون از جماعت اسماعيليه ايران، با شروع فعاليتهاى انقلابى حسن صباح، اين احساس به وجود آمده بود كه اسماعيليه ايران دعوت جديدى در قياس با دعوت قديم اسماعيليان دوره فاطمى آغاز كرده‌اند. حال آنكه در دعوت جديد عقايد تازه‌اى تبليغ نمی شد، بلكه آن اساساً مبين عقيده‌اى كهن بود كه در بين اسماعيليه نيز سابقه‌اى طولانى داشت، يعنى تعليم يا آموزش موثق از طريق معلمى صادق، كه در آن زمان به صورت تازه‌اى عرضه می شد.

اين عقيده به حسن صباح كه متكلمى دانشمند و به سنّتهاى فلسفى نيز آگاه بود، نسبت داده شده است. او اين نظريه را به صورت جدّى در رساله‌اى كلامى، به فارسى، به نام چهار فصل (فصول اربعه) از نو بيان كرد. اين رساله باقی نمانده است، اما مورخان ايرانى آن را ديده و شرح كرده‌اند.

سیاست ترور

اتخاذ سياست كشتن اشخاص مهمِ نظامى و سياسى ـ مذهبى نيز واكنشى به متمركز نبودن قدرت سلجوقيان بود. حسن صباح در اين امر به روشى متوسل شده بود كه قبلا و در همان زمان نيز گروههاى مختلف، از جمله غُلات و خوارج و خود سلجوقيان، به كار گرفته بودند، اما اين سياست به گونه‌اى اغراق‌آميز به اسماعيليه ايران و شام انتساب پيدا كرد و به همين دليل، هر قتل مهمى كه در دوره الموت در سرزمينهاى مركزى دنياى اسلام رخ میداد، به فداييان اسماعيلى نسبت داده می شد.

واکنش اهل سنت به عقیده تعلیم

حسن صباح در رساله ذکر شده، نظريه شيعى تعليم را، از نو شرح داده كه در آن مبنايى منطقى براى تبيين مرجعيت يك معلم صادق به عنوان راهنماى روحانى افراد بشر، به جاى علماى متعدد اهل سنت، بنيان نهاده است كه بنابر آن، اين معلم صادق شخصى غير از امام اسماعيلى زمان نمی توانست باشد.

ترویج اين عقيده واكنش دستگاه اهل سنّت و خلافت عباسى را برانگيخت و در اين ميان، غزالى از طرف خليفه عباسى، مستظهر، مأموريت يافت كه رساله جامعى در رد باطنيه (اسماعيليه) بنويسد.

او در رساله‌اى كه اندك زمانى قبل از 488 نوشت و بعداً به المستظهرى شهرت يافت، عقيده تعليم را رد كرد. از اين به بعد، اسماعيليه ايران به تعليميه نيز شهرت يافت.

تلاش بی ثمر حاکم سلجوقی

در دوره سلطنت بركيارق، اسماعيليه ايران همچنان رو به گسترش بود و تا نزديكى اصفهان، پايتخت سلجوقيان، نيز اشاعه پيدا كرد. در چنين اوضاعى، بركيارق در مغرب ايران و سلطان سنجر در مشرق كشور از قدرت روزافزون اسماعيليه هراسان شده بودند.

آنان در 494 به توافق رسيدند كه هر يك در قلمرو خود به‌نحوى مؤثرتر با اسماعيليان به مقابله بپردازد ولى تا مرگ بركيارق در سال 498، حسن صباح توانسته بود فعاليتهاى خود را با گسيل داشتن داعيان ايرانى، در شام نيز بسط دهد.

پایان نفوذ اسماعیلیه در اصفهان

سلطان محمدبن ملكشاه سلجوقى، جانشين بركيارق، قاطعانه‌تر برضد اسماعيليه اقدام كرد. وى لشكرهاى بزرگی به مقابله با الموت فرستاد و شخصآ نيز با سپاهيانش قلعه شاه دز را محاصره كرد و عاقبت آنجا را در سال 500 از اسماعيليه گرفت و به نفوذ آنان در منطقه اصفهان پايان داد.

دوران وقفه

با مرگ سلطان محمدبن ملكشاه در 511، سلجوقيان بار ديگر بر سر جانشينى سلطان دچار منازعات داخلى شدند و اين به نزاريان ايران فرصت داد تا حدودى شكستهاى قبلى خود را جبران نمايند. تا سالهاى پايان عمر حسن صباح، قيام ضد سلجوقىِ اسماعيليان ايران قوّت اوليه خود را از دست داده بود.

از طرفى، لشكركشيهاى طولانى سلجوقيان براى راندن اسماعيليه از قلعه هایشان بدون نتيجه مانده بود و اسماعيليان ايران توانسته بودند قلعه‌هاى زيادى را همچنان در رودبار و قومس و قهستان حفظ كنند. بنابراين، اينك مرحله جديدى آغاز شده بود كه می توان آن را دوران وقفه ناميد.

ویژگی های حسن صباح

حسن صباح كه متكلم، فيلسوف و منجم بود، در مديريت و تدابير سياسى و جنگى نيز تبحر داشت. وى زندگى زاهدانه‌اى داشت و شيوه زندگى او سرمشق ديگر نزاريان شده بود. وى بيش از سى سال در الموت مانده بود و گفته شده است كه هرگز از آن بيرون نيامد و هميشه در حجره كوچك خود ماند و خود را وقف مطالعه كتاب و انشاى تعاليم دعوت اسماعيليه نزارى و اداره امور دولت اسماعيلى كرد.

وى در مراعات دستورهاى شريعت بسيار دقيق بود و با دوست و دشمن يكسان سخت‌گيرى میكرد. حسن صباح دو پسر داشت که با هر دو برخورد كرد، يكى را به جرم نوشيدن شراب و ديگرى را به اتهام دخالت در قتل داعى حسين قائنى كه بعداً معلوم شد اتهامى باطل بوده است.

حسن در رهبرى، صفاتى استثنائى داشت و به‌رغم شكستهاى مختلف هيچ وقت ايثارگرى و هدفهاى خود را از دست نداد و توانست دولت و دعوت نزاريه را بنيان گذارد و آنها را در سالهاى اوليه پرآشوب رهبرى كند.

درگذشت حسن صباح

حسن صباح چون پايان عمرش را نزديك ديد، كيابزرگ اميد را از لَمسر فراخواند و او را داعى ديلم و جانشين خود در الموت كرد. حسن صباح در پى بيمارى كوتاهى، در 6 ربيع‌الآخر 518 درگذشت. او را در نزديكى قلعه الموت به خاك سپردند. مقبره او، كه بعداً كيابزرگ اميد و ديگر رهبران نزاريه ايران نيز در آنجا دفن شدند، تا هنگامى كه به دست مغولان ويران گشت، زيارتگاه اسماعيليان نزارى بود.